شواهد مدّعا:

۱.کتاب اللہ علی اربعہ اشیاء

در روایات و آیات شواهد روشنی وجود دارد که اصل سنخ قرآن این طوری است .

یک روایت در جلد ۹۲ بحار (چاپ اسلامیه[1]) آمده است.از الدره الباهره شهید نقل کرده اند.در چند کتاب دیگر[2] هم هست :

> **« كتاب اللہ عز و جل علی أربعة أشياء: علی العبارة و الإشارة و اللطائف و الحقائق؛ فالعبارة للعوام و الإشارة للخواص و اللطائف للأولياء و الحقائق للأنبياء»[3]**

ببینید نمی گویند ۴ جزء جدا.«**فالعبارة للعوام**» حق هم هست.انزلناه بالحق ولی للعوام به اندازه ای که رزق وجودی نفس آن هاست در مرتبه ای که هستند «**و الاشاره للخواص و اللطائف للاولیاء و الحقائق للانبیاء**»خیلی روایت عالی است.آیا این ها ارشاد نیست به این که استعمال لفظ در اکثر از معنا جائز و همه ی معانی هم مراد است ؟

۲.نزل القرآن علی سبعه احرف

همان طوری که در مورد روایت « **نزل القرآن علی سبعة احرف**» سنی ها می گفتند : فرقی نمی کند که بگویی : واسع علیم ای واسع حکیم ! که حضرت فرمودند : «**کذبوا**» . سبعة احرف اینطور نیست . «**انما هو واحد نزل من عند واحد**»[4] .

> **حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي اللہ عنه قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن محمد بن يحيى الصيرفي عن حماد بن عثمان قال: قلت لأبي عبد اللہ ع: إن الأحاديث تختلف عنكم قال فقال إن القرآن نزل علی سبعة أحرف و أدنى ما للإمام أن يفتي علی سبعة وجوه ثم قال هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب[5].**

۳۰.جمیع علوم در قرآن

یکی دو روایت است. یکی در تفسیر عیاشی است و یکی هم در بصائر. بحار از بصائر نقل می کند که حضرت فرمودند :

> **«إنی لأعلم ما فی السموات و ما فی الأرضین و أعلم ما فی الجنة و ما فی النار و أعلم ما کان و ما یکون ثم مکث هنیئة و رای ان ذلک کبر علی من سمعه ، فقال : علمت ذلک من کتاب الله ، ان الله یقول : فیه تبیان کل شیء[6]»**

من همه ی کتاب تکوینی را می دانم اما از قرآن[7].وقتی قرآن قرار است این طور باشد که کل تکوینی را نشان دهد ، ما بگوییم چرا خدا اراده کند چند معنا را از یک لفظ ؟ خداوند تکوینی را با تدوینی اراده کرده است . چون کتاب طوری است که کامل منطبق بر تکوین است ، نمی شود که حق اراده نشود و الا حق باید حق نباشد . یعنی علم الهی به این که این کتاب چیست،بس است برای این که اراده ی تکوینی هم همراهش باشد . علمه بهذا التطابق یکفی لإرادته .

> **علي عن أبيه عن عبد الله بن المغيرة عن سماعة بن مهران قال قال أبو عبد الله ع إن العزيز الجبار أنزل عليكم كتابه و هو الصادق البار فيه خبركم و خبر من قبلكم و خبر من بعدكم و خبر السماء و الأرض و لو أتاكم من يخبركم عن ذلك لتعجبتم.[8]**

در همین قرآنی که خدا برای شما نازل کرده می داند چه ها هست؟ خبر خود شما. خبر پیشینیان. خبر آیندگان. و خبر آسمان و زمین. می گوئیم ما که قرآن می خوانیم این ها در آن نیست؛مخصوصاً آن کسانی که بعضی فکرها دارند و این وهابی ها.

بعد حضرت می فرمایند اگر یک کسی پیدا شد و آیه را نشان داد بعد گفت این آیات لازمه اش این است که در آسمان فلان خبر هست. یعنی از قرآن خبر آسمان را برای شما درآورد خیلی تعجب می کنید و می گوئید بله بله همین طور است.یعنی تعبد نیست، فهم است. می آید از خود آیه برای شما بیان می کند.

اگر نفهمید که تعجب ندارد و می گوئید یک چیزی است که خودشان می دانستند و بدون مناسبت هم به یک چیزی ربطش داده اند. وقتی سر درنیاوردیم این است و نمی فرمودند « **لتعجبتم**». «**لتعجبتم**» یعنی اینکه تعجب می کنید شما. تعجب یعنی چه؟ یعنی اینکه حال که دیگر قرآن می خوانید آن را می فهمید. خیلی عجیب است. تعجب، مال فهم است. آیا ممکن است کسی که چیزی نمی فهمد تعجب کند؟ بگوید این کتاب خیلی سنگین است و نفهمیدم بخاطر همین خیلی تعجب کردم. از نفهمیدن که تعجب درنمی آید. تعجب این است که از یک چیزی سر در می آورد یا ً عجیبا. حضرت می فرمایند اگر یک کسی بیاید برای شما از همین قرآنی که شما دارید تلاوت می کند خبر آسمان ها و زمین و شرق و غرب و ... برایتان بگوید لتعجبتم: می گوئید عجب! این قرآن بود و در دست ما بود و ما این ها را خبر نداشتیم.

کلام ابن عباس

ابن عباس می گوید :

> **«لو ضاع لي عقال بعير لوجدته في كتاب الله تعالى [9]»**

اگر کسی شترش را گم کرده ، می تواند از قرآن پیدا کند . حالایی ها می گویند قرآن آمده فقط برای بیان عبادات و حدّاکثری نیست؛ حدّاقلی است . تازه حدّاکثری هم که آن ها منظورشان است ، خودش یک لیوان نمی شود . اما حرف ابن عباس، پدرجدّحداکثری است!

حال که قرآن این طور است ، مانعی ندارد که با یک تعبیری به همه ی این معانی برفرض صحتّشان و قابل اراده بودنشان از آیه اشاره داشته باشد.

۴.له نجوم و علی نجومه نجوم

> **علي بن إبراهيم عن أبيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله عن آبائه ع قال قال رسول الله ص أيها الناس إنكم في دار هدنة وأنتم على ظهر سفر و السير بكم سريع و قد رأيتم الليل و النهار و الشمس و القمر يبليان كل جديد و يقربان كل بعيد و يأتيان بكل موعود فأعدوا الجهاز لبعد المجاز قال فقام المقداد بن الأسود فقال يا رسول الله و ما دار الهدنة قال دار بلاغ و انقطاع فإذا التبست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن فإنه شافع مشفع و ماحل مصدق و من جعله أمامه قاده إلى الجنة و من جعله خلفه ساقه إلى النار و هو الدليل يدل على خير سبيل و هو كتاب فيه تفصيل و بيان و تحصيل و هو الفصل ليس بالهزل و له ظهر و بطن فظاهره حكم و باطنه علم ظاهره أنيق و باطنه عميق له نجوم و على نجومه نجوم لا تحصى عجائبه و لا تبلى غرائبه فيه مصابيح الهدى و منار الحكمة و دليل على المعرفة لمن عرف الصفة فليجل جال بصره و ليبلغ الصفة نظره [10]**

معنای«نجم»

نَجَمَ به معنای سر برآوردن است[11] « **و العلامات و بالنجم هم يهتدون**[12]»و « **و النجم و الشجر يسجدان**[13]» نجم در اینجا یعنی گیاه، نجم همه جا به معنی ستاره نیست. چرا به گیاه می گویند نجم؟ چون جوانه اش از زمین سر میزند به بیرون. علت نام گذاری نجم هم به این جهت است که یطلع عن الافق: از افق سر برمی آورد.

نجم از افق سر بر می آورد و حال هدایت گری دارد. حضرت در اینجا می فرمایند: له نجوم، علماء فرموده اند که این ضمیر را به دو جا می توانیم برگردانیم: ای للقرآن[14] ای لباطنه[15].

یعنی چیزهایی هست که ما را هدایت می کند و سوق می دهد به سوی باطن و وقتی به سوی باطن می رویم، باز باطن پشت باطن است: «**و علی نجومه نجوم**»: آن نجومی هم که ما را هدایت کرده به سوی معارف بالاتر، باز دوباره خودش نجومی دارد یعنی چیزهایی در آن می بینیم که می گوید بیا بالاتر و هنوز مطلب هست. و تا این نجوم ابتدایی را نبینند، بعدی ها را نمی بینند، چون «**علی نجومه نجوم**»: تا این نیایی آن هم نمی آید.

آدم کتاب هایی مثل کنز العرفان و کتب فقه القرآن را که می بیند، باورش نمی شود که آیاتی را که بارها خوانده ایم و اصلاً ذهنمان در آن به سراغ حکم فقهی نرفته، آن ها از آن حکم فقهی استفاده کرده اند. یا آیه ای که فهمیده بودیم که فی الجمله مربوط به فقه است ولی فوقش دو سه تا حکم فقهی از آن می فهمیدیم، چهل یا پنجاه تا حکم فقهی از آن استفاده کرده اند. یک فقیه وقتی غور می کند، برای او هم نجوم علی نجوم است و نمی توانیم بگوییم الزاماً مراد از این نجوم غیر از علوم صوری است بلکه علوم صوری را هم شامل می شود. این تعبیری که نیست از پیامبر خدا.

۵.لا تفنی عجائبه

« **لا تحصی عجائبه و لا تبلی غرائبه**» اگر «لا تُبلی» بخوانیم مثل «یوم تُبلی السرائر [16]» یعنی تُکشَف. غرائب قرآن مکشوف نمی شود. اگر «لا تَبلی» بخوانیم یعنی فرسوده نمی شود و کهنه شدنی نیست. و چه چیزهایی نقل شده است درباره عجایب و غرایبی که هست.

چرا عجائبش لا تفنی؟یعنی در خزانه ای است که فانی نمی شود؟ای نه،لا تفنی یعنی تفنی در بستر زمان.«**لا تفنی**» یعنی عجائبی هست که بروز و ظهور می کند همه تعجب می کنند. اما بعد از این که همه مطلع شدند، عادی می شود.«**لا تفنی**» یعنی عجائبی هست که وقتی این ها عادی شد، دوباره یک مطلب جدید جلوه می کند.

۶.بطون در کلام معصومین

غیر از قرآن، می بینید در اول معانی الاخبار روایت است که ائمه فرمودند که کلام ما هم بطون دارد:

> **حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه قال حدثنا الحسین بن محمد بن عامر عن عمه عبد الله بن امر عن محمد بن أبی عمیر عن إبراهیم الکرخی عن أبی عبد الله ع أنه قال حدیث تدریه خیر من ألف حدیث تورویه و لا یکون الرجل منکم فقیهاً حتی یعرف معاریض کلامنا و إن الکلمة من کلامنا لتنصرف علی سبعین وجهاً لنا من جمیعها المخرج[17]**

«سبعین مخرج» یعنی ما یک حرف میزنیم هفتاد تا محمل دارد. هفتاد تا محمل صحیح که همه‌ی آن‌ها نزد شان حاضر است و قصد میکنند[18]. [19]

---

[1] چاپ السلامیه،سه شماره جلوتر از چاپ بیروت است.طبع موجود در نرم افزار،طبع بیروت است.

[2] این روایت،سابق بر کتاب شهید در نزهه النظر و تنبیه الخاطر،ص ۱۱۰ و همین طور جامع الاخبار شعیری،ص ۴۱ با اسناد به سید الشهداء علیه السلام آمده است.همین طور در کتاب اعلام الدین،ص ۳۰۳.در ترجمه فارسی مصباح الشریعه(و نه متن عربی موجود در نرم افزار)نیز این روایت گزارش شده است.مصباح الشریعه با ترجمه مصطفوی،ص ۴۵۹

[3] بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ (ج 75 ؛ ص278 و همین طور ج ۸۹،ص ۱۰۳

[4] علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن الفضيل بن يسار قال: قلت لأبي عبد الله ع إن الناس يقولون إن القرآن نزل على سبعة أحرف فقال كذبوا أعداء الله و لكنه نزل على حرف واحد من عند الواحد(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج 2 ؛ ص۶۳۰)

[5] الخصال ؛ ج 2 ؛ ص۳۵۸

موارد دیگر:حدثنا الفضل عن موسى بن القاسم عن أبان عن ابن أبي عمير أو غيره عن جميل بن دراج عن زرارة عن أبي جعفر ع قال: تفسير القرآن على سبعة أحرف،منه ما كان و منه ما لم يكن بعد ذلك تعرفه الأئمة.(بصائر الدرجات،ج ۱،ص ۱۹۶)

و ابن مسعود إن القرآن أنزل على سبعة أحرف ما منها إلا و له ظهر و بطن و إن علي بن أبي طالب عنده علم الظاهر و الباطن.(مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج 2 ؛ ص۴۳)

[6] بصائر الدرجات،ج ۱،ص ۱۲۸ و کافی،ج ۱،ص ۲۶۱و بحارالانوار،ج ۸۹،ص ۸۶

در بصائر بابی است با عنوان 6 باب في علم الأئمة بما في السماوات و الأرض و الجنة و النار و ما كان و ما هو كائن إلى يوم القيامة که در این باب،۵ روایت با مضامینی نزدیک به مضمون روایت اشاره شده در متن به چشم می خورد.

موارد دیگر:

عن يونس عن عدة من أصحابنا قالوا: قال أبو عبد الله ع إني لأعلم خبر السماء و خبر الأرض- و خبر ما كان و خبر ما هو كائن كأنه في كفي, ثم قال: من كتاب الله أعلمه إن الله يقول: «فيه تبيان كل شيء»(تفسير العياشي ؛ ج 2 ؛ ص۲۶۶)

هذا أبو حنيفة له أصحاب و هذا الحسن البصري له أصحاب و أنا امرؤ من قريش قد ولدني رسول الله و علمت كتاب الله و **فيه تبيان كل شيء** بدء الخلق و أمر السماء و أمر الأرض و أمر الأولين و أمر الآخرين و أمر ما كان و أمر ما يكون أفأنظر إلى ذلك نصب عيني(الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص: ۲۲۳)

عنه عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن محمد بن حمران عن أبي عبد الله ع قال: ... فبعثه الله باﻟحق و أنزل عليه الكتاب **فليس من شيء إلا و في كتاب الله تبيانه**(المحاسن ؛ ج1 ؛ ص۲۶۷)

عن الرضا عليه السلام في حديث طويل قال: إن الله لم يقبض نبيه حتى أكمل له الدين و أنزل عليه القرآن، فيه تبيان **كل شيء**، بين فيه الحلال و الحرام و الحدود و الأحكام و **جميع ما يحتاج الناس إليه كمال**، فقال عز و جل: ما فرطنا في الكتاب من شيء و أنزل عليه في حجة الوداع و هي آخر عمره صلى الله عليه و آله: اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام دينا و أمر الإمامة من تمام الدين، إلى أن قال:و ما ترك شيئا يحتاج إليه الأمة إلا بينه، فمن زعم أن الله لم يكمل دينه فقد رد كتاب الله و من رد كتاب الله فهو كافر به. (الفصول المهمة في أصول الأئمة (تكملة الوسائل)، ج1، ص: ۴۹۱)

شي، تفسير العياشي عن بشير الدهان قال سمعت أبا عبد الله ع يقول إن الله فرض طاعتنا في كتابه فلا يسع الناس جهلها و لا فصلها و لا كرائم القرآن و لا أقول لكم إنا أصحاب الغيب و نعلم كتاب الله و **كتاب الله يحتمل كل شيء** إن الله أعلمنا علما لا يعلمه أحد غيره و علما قد أعلمه ملائكته و رسله فما علمته ملائكته و رسله فنحن نعلمه(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج۸۹ ؛ ص۹۶)

محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن فضال عن ثعلبة بن ميمون عمن حدثه عن المعلى بن خنيس قال قال أبو عبد الله ع **إنا و الله أصل في كتاب الله** عز و جل و لكن ال تبلغه عقول الرجال.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص۶۰)

شي، تفسير العياشي عن عبد الله بن الوليد قال قال أبو عبد الله ع قال الله لموسى و كتبنا له في الألواح من كل شيءفعلمنا أنه لم يكتبه لموسى الشيء كله و قال الله لعيسى ليبين لهم الذي يختلفون فيه و قال الله لمحمد عليه السلام و جئنا بك شهيدا على هؤلاء و نزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شيء(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج۸۹ ؛ ص۱۰۲)

حدثني أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس، قال خرج أمير المؤمنين، علي بن أبي طالب عليه السلام و نحن قعود في المسجد بعد رجوعه من صفين و قبل يوم النهروان- فقعد علي عليه السلام و احتوشناه، ... ثم أقبل علينا أمير المؤمنين عليه السلام و قال: ... و سلوني عن القرآن، و إن القرآن لم يدع لقائل مقالا. **فإن في القرآن بيان كل شيء** و فيه علم الأولين و الآخرين، و ما يعلم تأويله إلا الله و الراسخون في العلم ليسوا بواحد، رسول الله منهم، أعلمه الله إياه و علمه رسول الله صلى الله عليه و آله، ثم لا يزال في عقبه إلى يوم القيامة.(كتاب سليم بن قيس الهلالي ؛ ج۲ ؛ ص۹۴۱)

[7] براى مشاهده مستندات اين عبارت،به مقاله«جامعيت قرآن كريم؛تبيان كل شيء»مراجعه فرماييد.

[8] الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج۲ ؛ ص۵۹۹

[9] الإتقان في علوم القرآن، ج۴، ص ۳۰ و تعجرك الأقران في إعجاز القرآن للسيوطي،ج۱،ص۱۴ و الدر المنثور في التفسير بالمأثور، ج ۱، ص: 270 و روح المعاني في تفسير القرآن العظيم، للآلوسي، ج3، ص: ۳۵۷ و ج4، ص: ۱۳۷و ج14، ص: ۹۸ و أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن،ج2، ص 429 و تفسير الوسيط، ج ۹،ص۱۲۰۱

[10] الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج2 ؛ ص٥٩٨

[11] نَجَمَ الشئ يَنْجُمُ بالضم نُجُوماً: ظهر و طلع. (الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربية،ج5،ص2039) النون و الجيم و الميم أصل صحيح يدل على طلوع و ظهور.(معجم مقاييس اللغة،ج5 ، ص396)نَجَمَ الشيءُ يَنْجُمُ، بالضم، نُجوماً: ظَلَعَ و ظهر. و نَجَمَ النباتُ و النابُ و القَرْنُ و الكوكبُ و غيرُ ذلك: طَلَعَ.(لسان العرب، ج١٢،ص ٥٦٨)

[12] سورہ النحل،آیہ ١٦

[13] سورہ الرحمن،آیہ ٦

[14] لعل المراد له نجوم أي آيات تدل على أحكام الله تهتدي بها و فيه آيات تدل على هذه الآيات و توضحها أو المراد بالنجوم الثالث السنة فإن السنة توضح القرآن أو الأئمة عليهم السلام العالمون بالقرآن أو المعجزات فإنها تدل على حقيقة الآيات(مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول ؛ ج12 ؛ ص٤٧٩)

[15] (له نجوم و على نجومه نجوم) اما مصدر بمعنى الطلوع و الظهور يقال نجم الشيء ينجم بالضم و نجوما اذا طلع و ظهر أو جمع نجم بمعنى الكوكب أو الاصل أو الوقت المضروب بحضور الشيء و المقصود على التقادير أن معانيه مترتبة يظهر بعضها من بعض و يطلع بعضها بعض(شرح الكافي-الأصول و الروضة (للمولى صالح المازندراني)، ج11، ص: 11)

[16] سورہ الطارق،آیہ ٩

[17] . معانىالأخبار، ص٢

[18] بصائر الدرجات بابى دارد با عنوان« باب في الأئمة أنهم يتكلمون على سبعين وجها كلها المخرج و يفتون بذلك» كه در آن ١٣ روايت با مضامينى كاملاً مشابه با هم به چشم مى خورد: - حدثنا محمد بن عيسى عن محمد بن أبي عمير عن محمد بن حمران عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله ع قال: إنا لنتكلم بالكلمة بها سبعون وجها لنا من كلها المخرج.(بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم ؛ ج1 ؛ ص٣٢٩)

و في رواية أخرى عن أبي بصير عن أبي جعفر ع قال قيل له و أنا عنده: إن سالم بن مكرم يروي عنك- أنك تكلم على سبعين وجها لكل منها المخرج، فقال: ما يريد سالم مني- أ يريد أن أجيء بالملائكة، وقد كان الله ما شاء بهم النبيون- و لقد قال إبراهيم «إني سقيم» و قد كان الله ما شاء بهم و ما فعله كبيرهم و ما كذب، و لقد قال إبراهيم «بل فعله كبيرهم» و ما كذب، و لقد قال يوسف «أيتها العير إنكم لسارقون» و الله ما كانوا سرقوا و ما كذب(تفسير العياشي ؛ ج2 ؛ ص١٨٤)

و روى الكليني عن أبي الحسين بن علي بن بلال و أبو يحيى النعماني قالا: ورد كتاب من أبي محمد و نحن حضور عند أبي طاهر من بلال فنظرنا فيه فقال النعماني: فيه لحن أو يكون اللحن في الكلام- و كان هذا بسر من رأى- فنحن في ذلك إذ جاءنا توقيعه: ما بال قوم يلحنوننا و انما الكلمة تنصرف على سبعين وجها؛ فيها كلها المخرج منها و المحجة.(اثبات الوصية ؛ ص٢٥٢)

قال سمعت أبا عبد الله ع يقول أنتم أفقه الناس إذا عرفتم معاني كلامنا إن الكلمة لتنصرف على وجوه فلو شاء إنسان لصرف كلامه كيف شاء و لا يكذب.(بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج2، ص: 184)برای مشاهده تفصیلی شواهد این دیدگاه به پیوست شماره 2 مراجعه بفرمایید.

[19] در روایات اهل سنت هم آمده است که

(٢٠٤٧٣) - أخبرنا عبد الرزاق عن معمر عن أيوب عن أبي قلابة عن أبي الدرداء قال : لا تفقه كل الفقه حتى ترى للقرآن وجوها كثيرة ، ولن تفقه كل الفقه حتى تمقت الناس في ذات الله ، ثم تقبل على نفسك فتكون لها أشد مقتا منك الناس (المصنف لعبد الرزاق الصنعاني، ، ج ١١، ص ٢٥٥) حدثنا الثقفي عن أيوب عن أبي قلابة قال : قال أبو الدرداء : لا يفقه كل الفقه حتى يرى للقرآن وجوها كثيرة (المصنف لابن أبي شيبة الكوفي، ، ج ٧، ص ١٨٧)

٢٨٣٥ وذكر مقاتل في صدر كتابه حديثا مرفوعا لا يكون الرجل فقيها كل الفقه حتى يرى للقرآن وجوها كثيرة

٢٨٣٦ قلت هذا أخرجه ابن سعد وغيره عن أبي الدرداء موقوفا ولفظه لا يفقه الرجل كل الفقه وقد فسره بعضهم بأن المراد أن يرى اللفظ الواحد يحتمل معاني متعددة فيحملها عليها إذا كانت غير متضادة ولا يقتصر به على معنى واحد

٢٨٣٧ وأشار آخرون إلى أن المراد به استعمال الإشارات الباطنة وعدم الاقتصار على التفسير الظاهر

٢٨٣٨ وقد أخرجه ابن عساكر في تاريخه من طريق حماد بن زيد عن أيوب عن أبي قلابة عن أبي الدرداء قال إنك لن تفقه كل الفقه حتى ترى للقرآن وجوها

قال حماد فقلت لأيوب أرأيت قوله حتى ترى للقرآن وجوها أهو أن يرى له وجوها فيهاب الإقدام عليه قال نعم هو هذا

٢٨٣٩ وأخرج ابن سعد من طريق عكرمة عن ابن عباس أن علي بن أبي طالب أرسله إلى الخوارج فقال اذهب إليهم فخاصمهم ولا تحاجهم بالقرآن فإنه ذو وجوه ولكن خاصمهم بالسنة

٢٨٤٠ وأخرج من وجه آخر أن ابن عباس قال له يا أمير المؤمنين أفأنا أعلم بكتاب الله منهم في بيوتنا نزل قال صدقت ولكن القرآن حمال ذو وجوه تقول ويقولون ولكن خاصمهم بالسنن فإنهم لن يجدوا عنها محيصا فخرج إليهم فخاصمهم بالسنن فلم تبق بأيديهم حجة (الإتقان في علوم القرآن، ج ١، ص 394-395)

بازبینی #3
ایجاد شده آروی 22 2025 14:25:01 توسط ... .
به روزرسانی شده آروی 22 2025 14:32:14 توسط ... .